

## افلاطون

افلاطون در سال 427 قبل از میلاد در خانواده ای اشرافی به دنیا آمد. در 18 سالگی با سقراط آشنا شد و مدت 10 سال را به شاگردی سقراط به سر برد. بعد از اعدام سقراط یک سلسله سفر را آغاز کرد که طی این سفرها از نقاط مختلفی از جهان نظیر مصر و سیسیل و فلسطین دیدن کرد. او در این سفرها با اندیشه های متفاوتی آشنا شد که تاثیر آن ها در افکار افلاطون هویدا است.

هنگامیکه افلاطون به آتن بازگشت 40 سال داشت. در این زمان بود که مدرسه معروفش را به نام «آکادمی» تأسیس کرد. این مدرسه را میتوان اولین دانشگاه محسوب کرد که در آن دروسی نظیر فلسفه، ریاضیات و نجوم تدریس میشد.

برای مطالعه افلاطون یقیناً بهترین منبع همان آثار اوست که در قالبی ادبی نوشته شده اند. با مطالعه این آثار به راحتی میتوان به قریحه ادبی افلاطون پی برد. مهم ترین در عین حال کامل ترین اثر افلاطون کتاب «جمهوریت» است او در این کتاب درباره ی مسایل فلسفی مختلفی سخن

رانده است ، از اخلاق تا سیاست و هنر و تربیت و مابعدالطبیعه سخن رانده است .

با مطالعه نوشته های افلاطون میتوان به سیر افکار او پی برد کتب وی را میتوانیم براساس دوره ای از زندگی که افلاطون اقدام به نگارش آن کرده است به سه دسته تقسیم بندی نماییم :

دسته اول کتب و رسالاتی هستند که در دوران جوانی او نگاشته شده اند نوشته های این دوران اکثراً دیالوگهایی بدون نتیجه گیری هستند . سمت و سوی نوشته های این دوران مربوط به فعالیتهای تربیتی است .

آثار دوره ی میانسالی برخلاف دوره ی جوانی حاوی دیالوگهایی با نتیجه گیری است . در آثار این دوره است که مسایل اساسی فلسفه افلاطون نظیر ایده و مثل مطرح میگردد. اثر برجسته افلاطون در این دوره جمهوریت است .

و بالاخره آثار دوران کهولت افلاطون که میتوان آن ها را آثار دوران پختگی و اصلاح آثار قبلی دانست برای مثال از آثار این دوره میتوان به «قانون» و «نوامیس» اشاره کرد .

افلاطون در فلسفه راه استادش سقراط را دنبال کرد. بدین معنا که دغدغه اصلی او انسان بود و از فلاسفه ی طبیعی دور شد. او قسمت زیادی از تلاش خود را معطوف به حل مسایل نظیر اخلاق، حق و عدالت کرد. او در جمهوریت مباحثه ی سقراط و شخص جدلی را به تصویر میکشد. که سقراط و آن شخص درباره ی معنا و مفهوم عدالت بحث میکنند. سقراط آن شخص را به تعریف کردن مفهوم عدالت وامیدارد که در نهایت آن شخص مجبور میشود که بگوید: حق در قدرت است و عدالت در نفع قویتر (نظیر بعضی از تعابیر نیچه). سپس وی از سقراط میخواهد که او نیز تعریفش را ارائه دهد که سقراط به نوعی از ارائه دادن تعریف طفره میرود و چنین پاسخ میدهد که عدالت نوعی رابطه ی سالم بین افراد در اجتماع است.

بنابراین مطالعه ی آن به عنوان بخشی از جامعه و اجتماع راحت تر است همانند اینکه به وسیله ی توصیف یک جامعه ی سالم، توصیف یک فرد سالم راحت تر میشود.

افلاطون به این شکل حل مسئله ی اخلاق و عدالت را به اجتماع و به تبع آن مسایل سیاسی آن اجتماع مربوط میکند. در اینجا است که کم کم به فلسفه سیاسی افلاطون که از نکات برجسته هنگام مطالعه ی افلاطون است مواجه

میشویم . او پس از طرح مسایلی مانند اینکه حرص و طمع و یا برتری جویی سبب میشود که افراد وجوامع انسانی مدام با هم در کشمکش باشند ، به این نتیجه میرسد که ابتدا باید انسان را از لحاظ روانشناختی مورد بررسی قرار دهد تا به وسیله ی آن به پی ریزی جامعه ای ایده آل نایل گردد .

در روان شناسی افلاطون رفتارهای انسان از سه منبع میل و اراده و عقل سرچشمه میگیرد . میل انسان شامل مواردی نشیر تملک شهوت و غرایز میشود . مرکز امیال نیز در بدن شکم است . هیجان هم مواردی مانند شجاعت ، قدرت طلب و جاه طلبی را در برمیگیرد . عقل نیز مسئول مواردی نظیر اندیشه و دانش و هوش است . منابع ذکر شده هم در افراد مختلف دارای درجات متفاوتی است . مثلاً در بازاریان و کسبه عموم مردم میل است که نقش اصلی را در زندگی بازی میکند و در جنگجویان و لشکریان هیجان نقش اصلی را برعهده دارد . و عقل نیز پایه ی رفتار حکماست .

بعد از این مقدمات افلاطون شروع به ترسیم جامعه ی آرمانیش میکند و برای ایجاد آن راهکاری هم ارائه میدهد . آرمانشهر او جامعه ایست که در آن هر کس با توجه به ذاتش یعنی همان منابع رفتاری که در فوق ذکر شدند ، در جای خودش قرار گرفته باشد . مثلاً کسی که میل در او بالا باشد فقط مشغول

کسب و کار خود شود و در کار سیاست دخالت نکند یا کسی که شجاعت و هیجان او در درجه ای بالا قرار داشته باشد شغلش در جامعه نظامی باشد .

در ارمانشهر افلاطون سزاوارترین گروه برای حکومت فلاسفه هستند که در آن ها عنصر عقل در درجه ی بالایی قرار دارد (نوعی از نخبه گرایی) .

اینجاست که افلاطون نیز مانند سقراط تمایلش را به اریستوکراسی (حکومت اشراف) نشان داده و به عناد با دموکراسی برمی خیزد. البته باید توجه داشت که اشراف یا شریفترین مردم برای حکومت الزاماً کسانی نیستند که دارای قدرت و ثروت اند. بلکه باید این افراد دارای حکمت باشند تا شایستگی لازم را برای حکومت داشته باشند . و اما راهکار افلاطون برای تشکیل آرمانشهرش: ابتدا باید کودکان زیر 10 سال را جمع کرد و آموزش همگانی آن ها را شروع کرد . این آموزشها شامل مواردی مانند موسیقی ، ورزش و تعالیم مذهبی میشود . در این میان تعالیم مذهبی بر مبنای دین تک خدایی از اهمیت خاصی برخوردار است .

افلاطون میخواهد از مذهب به عنوان عاملی برای کنترل توده های مردم استفاده کند . به عقیده ی او اعتقاد به یک خدای قادر و مهربان و درعین حال قهار باعث میشود که کنترل رفتارهای مردم راحت تر شود و گرایش

آنها به طرف جرم و جنایت خودبه خود کم شود. این آموزشها تا سن 20 سالگی ادامه خواهند یافت. سپس در این سن از کلیه ی آموزش دیدگان امتحانی گرفته خواهد شد به شکلی که در این امتحان اکثریت شرکت کنندگان حذف شوند. این اکثریت به کسب و کار و بازار و کشاورزی و... شمعول خواهند شد. تربیت قبول شدگان این امتحان تا سن 30 که زمان برگزاری امتحانی دوباره است ادامه خواهد داشت.

مردود شدگان این دوره مشاغلی نظیر سپاهیان و لشگریان را اشغال خواهند نمود. کسانی که این امتحان را نیز با موفقیت پشت سر بگذرانند، آموزش آنها 5 سال دیگر هم به طول خواهد کشید که در این 5 سال با مسایلی نظیر ریاضیات و فلسفه و ایده و مثل افلاطونی آشنا خواهند شد.

بعد از این 5 سال، افراد آموزش دیده باید 15 سال را بین مردم بدون هیچ پشتوانه ای و به تنهایی زندگی کنند که این نیز برای آن ها نوعی امتحان محسوب میشود. بعد از این 15 سال کسانی که این امتحان را هم با موفقیت بگذرانند آماده حکومت هستند.

برای اینکه این افراد دچار فساد نشوند باید زندگی در سطح پایین و مانند سربازان داشته باشند. آن ها از داشتن زن و فرزند اختصاصی محروم

میشوند وزن و فرزند آنها اشتراکی خواهد بود تا مبدا عشق به همسر و فرزند مانع وظیفه ی خطیر آنها گردد.

بدین شکل حکومت تشکیل میشود که حاکمان آن بدون هیچ گونه رای گیری به قدرت میرسند و در عین حال مناسب ترین افراد هم برای حکومت هستند. در این شیوه هیچگونه نزاع و درگیری هم برای تصاحب حکومت اتفاق نخواهد افتاد.

از نظر افلاطون در چنین سیستمی است که حق و عدالت تحقق می یابد. زیرا هر کس بر حسب استعداد ها و توانایی هایش در موقعیت مناسب خود قرار گرفته است و فرصتهای محیطی برای افراد از طبقات مختلف یکسان است. از این جهت افلاطون به کلی با دموکراسی یونان مخالف است. افلاطون جامعه را به شکل پیکره ای انسانی در نظر میگیرد که حکام فیلسوف سر آن هستند و سینه ی آن را سربازان و لشگریان تشکیل میدهد. مردم عادی نظیر بازرگانان، پیشه وران و کشاورزان هم شکم آن هستند. به نوعی میتوان گفت که افلاطون در اواخر عمر متقاعد شده بود که تشکیل دولت آرمانیش ممکن نیست. از این رو در کتاب «قانون» به تشریح دولتهای ناکامل میپردازد.

معیار او برای طبقه بندی دول ناکامی نزدیکی آن دول به حکومت آرمانی اوست. او حکومت‌های ناکامل را براساس نزدیکی به آرمانشهرش به این دسته‌ها تقسیم بندی میکند:

1- تیموکراسی 2- الیگارشی 3- دموکراسی 4- جباری یا مستبد

حکومت تیموکراسی حکومت متفاخران است، حکومتی مانند اسپارت. این نوع حکومت معمولاً در اثر زراندوزی طبقه ی حاکم تبدیل به حکومت الیگارشی میشود که حکومت توانگران و ثروتمندان است. در این حکومت پول معیار همه چیز است. سرانجام این نوع حکومت هم افزایش زراندوزی در جامعه و به تبع آن ایجاد جامعه ای دو قطبی و ایجاد شکافهای عظیم اجتماعی است که سرانجام آن، انقلابی است که به دموکراسی می انجامد. دموکراسی هم حکومتی است که در آن افراد غیر متخصص بسیاری به امر حکومت مشغول اند. علاوه بر آن گروههای مختلف اجتماعی در آن دائماً بر سر تصاحب حکومت در رقابت و نزاع به سر میبرند. پس از آنکه یکی از این گروهها موفق به تصاحب کامل قدرت شد خود به خود حکومت دموکراسی از بین رفته است و حکومتی مستبد و یا بعبارتی دیگر جبارانه جایگزین آن گشته است.

شاید این دید افلاطون به جامعه از همان نظریه ی «مثل» که پایه های فلسفی او را تشکیل میدهد ، ناشی شده باشد. میتوان نظریه مثل افلاطون را به طور خلاصه بدین شکل شرح داد:

افلاطون نیز همانند هراکلیتوس و پارمنیدس همه دنیای اطرافمان که به وسیله ی حواس از آن مطلع میشویم را دنیایی متحرک ، تغییر پذیر و فنا پذیر میدانند، لذا او معتقد است دنیایی که ما به وسیله ی حواسمان درک میکنیم موضوع علم نیست و اصلاً این دنیا کاملاً واقعی نیست .

دنیایی که ما حس میکنیم دنیایی است محدود به زمان و مکان و درقید تحرک و تغییر پذیری پس حقایق واقعی واصل نمیتواند شامل این دنیای محسوس ما باشد و در سطح بالاتری از آن قرار دارد . محسوساتی که ما ادراک میکنیم ظواهر و پرتوهایی از آن حقایق اصیل هستند. افلاطون به هریک از این حقایق که درعالم بالاتری قرار دارند مثال یا ایده میگوید . مثال برای افلاطون کاملاً حقیقی و مطلق ولایتغیر است . این مثالها یا مثل فراتر از ابعاد مکان و زمان هستند . لذا تنها راه شناخت و بررسی آن ها به کاربردن عقل و خرد است .

افلاطون به این شکل عالم را به دو قسمت عمده طبقه بندی میکند :

قسمت اول دنیای محسوسات و ظواهر که به وسیله ی حواس ادراک میشود  
و قسمت دوم عالم ایده ها و مثل که راه یافتن به آن بدون استفاده از عقل  
ممکن نیست .

مثال معروفی که برای شرح مثل افلاطونی بیان میشود اسب مثالی است .  
مأمکن است در طول زندگی خود اسبهای زیادی دیده باشیم این اسبها از  
رنگها و نژادهای مختلفی بوده اند و احتمالاً همه آن ها با هم فرقهایی هر چند  
جزیی داشته اند . ولی ما در اینکه این موجودات اسب هستند و نه حیوانی  
دیگر مانند سگ ، شکی نداریم ، دلیل این امر این است که در عالمی بالاتر  
مثال یا ایده های حقیقی و کامل از اسب وجود دارد که اسبهایی که ما میبینیم  
از آن ایده ی اصیل سرچشمه و نشأت گرفته اند . به بیان دیگر میتوان اسب  
مثالی را به عنوان قالبی برای این اسبها محسوب کرد .

افلاطون به اثبات نظریه ی مثل خود پرداخت و آن را در حد فرضیه باقی  
گزارد . به شکلی که او وجود خدایش را هم قابل اثبات نمیداند . و معتقد است  
که فقط بادیدن آثارش پی به وجود او میبریم و در این زمینه بر اساس نظریه  
ی مثلش به همین مطلب اکتفا میکند که اگر گرایش به خیری و یازیبایی  
وجود دارد پس خیر مطلق و زیبای مطلق هم باید وجود داشته باشد .

<http://www.jokerkhob.blogfa.com/>

<http://www.bartarinblog.blogfa.com/>